

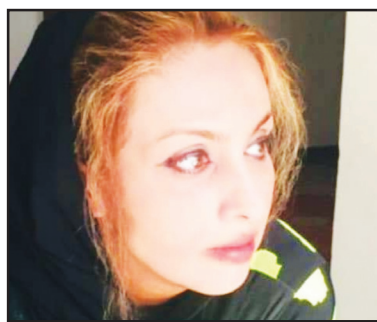
وحشی بافقی

تو میندار که مهر از دل محزون نرود  
آتش عشق به جان افتد و بیرون نرود  
وین محبت به صد افسانه و افسون نرود  
چه گمان غلط است این، برود چون نرود



فاطمه نیکو

یک خیابان و یک زن تنها  
خسته از این جهان و آدم ها  
زیر یک چتر و نم باران  
گمشده بین غصه و غم ها  
بر دلش مانده است یک حسرت  
حسرتی از تمام فردا ها  
بوی یک جسم مرده می آید  
باز هم از مشام فرداها  
خیس اشک است و باز در سرما  
آن زن بی قرار و دلبرده  
مثل یک گل اسیر تنهایی ست  
توی گلدان دلش ترک خورده  
چون درختی شکسته در طوفان  
مثل برگی رها شده در باد  
سرد و غمگین و خسته می خواند  
شعر های فروغ فرخزاد



فاطمه بردخونی

خودت را به دریا میدهی  
دریا یادش می رود که تورا پس بدهد  
شانه به شانه ی موج ها قدم میزنی  
بچه کوسه ها را به مدرسه میری  
دلت می خواست پلنگ بودی  
با پنجه ات کمی خاک بیرون می آوردی  
وآن رد پای لعنتی را می پوشاندی  
اما دریا  
تا پشت پلکت  
پیشروی کرده....



میرزاده عشقی

یاران! عبث، نصیحت بی حاصلم کنید  
دیوانه ام من عقل ندارم ولم کنید  
ممنون این نصایح اما من آن چنان  
دیوانه ای نیام که شما عاقلم کنید  
مجنونم آن چنین که مجانین ز من رمند  
وای ار به مجلس عقلا ، داخلم کنید  
من مطلع نیام که چه با من نموده عشق  
خوب است این قضیه سؤال از دم کنید  
یک ذره غیر عشق و جنون ننگرید هیچ  
در من اگر که تجزیه آب و گلم کنید  
کم طعنه ام زنید که غرقی به بحر بهت  
مردید اگر هدایت بر ساحلم کنید



مجید حیدری

بهار انگار میرائی قدیمیست  
که میبخشد شکوه تازگی را  
بهار از بقچه ی سبزش در آورد  
تماشایی ترین تصویر دنیا  
قراری بین گل با خاک خفته  
که رُستن را شروعی تازه بخشد  
نه تنها پیش چشمان من و تو...  
که چشم انداز بی اندازه بخشد  
قراری بین انسان و طبیعت  
که با هم نو شدن، از سر بگیرند  
که باران گل کند در بغض بیشه  
پرستوها به سویش پر بگیرند



پروین اسحاقی

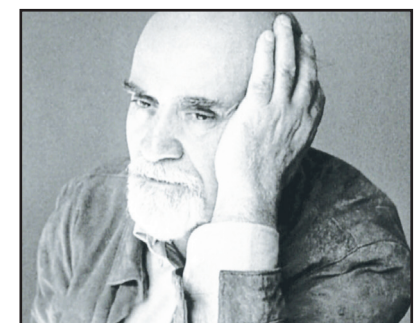
آنچه باقی مانده از من توده ای  
خاکستر است  
آتش عشق تو را ققنوس بودم سوختم  
تا که در اعماق آتش پر گشودم سوختم  
آنچه باقی مانده از من  
توده ای خاکستر ست  
ذره ذره از تب گرم وجودم سوختم  
در هوای مستی چشمت دم از دست رفت  
تا که در این راه خود را آزمودم سوختم  
در نگاهت صاعقه زنجیره ای از آتش ست  
تک درختی در میان دشت بودم سوختم  
هم نفس با لاله های داغدار دشت عشق  
هم چنان یک عمر با داغ کبودم سوختم  
سایه ی دیوار قلبت فرصت امنی نبود  
عنفوان ظهر تا آنجا غنودم سوختم  
خواستم شعری بگویم از تو و تنهایی ام  
از تب سوز و گداز این سرودم سوختم  
سخت می رنجم از آن چشمی که بر تو بنگرد  
از حسادت های این چشم حسودم سوختم



اشرف السادات کمانی

دوبیتی

بهارانم قلم در دست دارد  
دو چشم واله و سرمست دارد  
به شبنم گفته در شب ها بیارد  
قلم راهی ته بن بست دارد  
\*  
رُباب و چنگ را کردی تو حیران  
تویی نوش آفرین چون ابر و باران  
از عشق و نام شیرین نیست آثار  
شبانۀ نور دل را تو نگهبان  
\*  
در این ابیات احساسم عجیب است  
به ایجاز غزل، دل ها شده مست  
همیشه استعاره در کلام و...  
به فکر عشق و رویا در فرو دست



رضا براهنی

تو مهربان من،  
بیا کنار پنجره  
و پیش از آن که قد نیمه تیرسان من کمان شود  
بهار را به من نشان بده  
بگو که سرو سرفراز ما  
دوباره در چمن، چمان شود  
به چهره ها و راه ها چنان نگاه می کنم  
که کور می شوم  
چه مدتی ست دلبراندیده ام تو را؟  
تو مهربان من، بیا کنار پنجره  
هلال ابروان خویش را  
فراز بدر چهره ات، برابر نشان  
که خشکسال شعر من  
شکفته چون چنان شود  
شکسته بود کلك من،  
ز یأس بی امان من  
تو مهربان من، بیا کنار پنجره  
بهار را به من نشان بده  
و پیش از آن که شب فرا رسد  
و عمر، مثل آب جاودانگی  
به عمق آن محال تیرگی نماند شود  
تو مهربان من، بیا کنار پنجره  
که آفتاب روح من عیان شود ...



زنده یاد استاد غلامحسن اولاد

آسان گذشتی ازمن وپشتم گران شکست  
چون بند بند نی ، به تنم استخوان شکست  
پیرانه سر ، هوای غریب غروب را  
خون گریه می کنم ، که غرورم جوان شکست  
فرصت نبود بار امانت کشم به دوش  
شصت و سه سال ، قامت من نا گهان شکست  
حتی مجال آه کشیدن نداشتم  
چون روزگار پشت مرا بی امان شکست  
پیرانه سر ، هوای غریب غروب را  
خون گریه می کنم که غرورم جوان شکست  
تنها نه من شکستم وبر خاک ریختم  
شمشاد سرو و یاسمن وارغوان شکست

**منتظر داستان و اشعار شما هستیم**  
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید.  
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی شود.  
toloudaily@gmail.com  
کارشناس (این شماره) سرویس ادبی - هنری: اشرف السادات کمانی